



مردی که از مرگ نمی‌هراسید

آرمان شمال: امروز شاملو ۹۲ ساله شد. ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در تهران به دنیا آمد. بر اساس نوشته‌ها در خانه شماره ۱۳۴ خیابان صفی‌علیشاه. گرچه ۱۷ سال درگذشت، ولی نمی‌شود در روز تولدش ۹۲ شمع را کنار هم قرار نداد و آنها را روشن نکرد و بعد منتظر نبود که احمد شاملو بیاید و همه آن شمع‌ها را فوت کند. از «الف. صبح تا الف. بامداد» همه گویایی این بود که این شاعر به دنبال روشنی و صبح است. شاعری تمام ایرانی که با وجود نسب پدری به کابل و نسب مادری به عراق، چنان به زبان و فرهنگ ایران خو گرفته بود که روح ایرانی در سطر سطر شعرهای او موج می‌زند.

در فضای جنگ و جدال و جدل دهه ۲۰ و اختناق و بگیر و ببندها و سر برآوردن نحله‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی و مضاف بر این راهی را که نیما یوشیج پیش پای هم نسلان او قرار داد، باعث شد که یک شاعر در میانه سیاهی‌ها به سوی نور فریاد بکشد و در ۲۲ سالگی پای به وادی شعر بگذارد و مهر حضور خود را با «آهنگ‌های فراموش شده» بر تاریخ شعر و ادبیات ایران حک کند و شاید همین دفترها بود که نیما را سر شوق می‌آورد و می‌گفت که یک شاگرد فقط حرف‌های او را می

فهمید و آن هم شاملو بود و حتی شعرهای او را با عشق و شوق می خواند و برایش نامه می نوشت تا آنجا که نیما در نامه‌ای به شاملو نوشت: «تا شکوفه‌ی سرخ یک پیرهن» شما به بسیاری از رموز واقف هستید. قطعه‌ی «تا شکوفه‌ی سرخ یک پیرهن» از بهترین قطعات شاعرانه‌ی شما در ظرف این چند سال اخیر است. این قدرت حماسی را در هرجا به کار برده‌اید، قدرت نفوذ شعر را به حد اعلا بالا برده‌اید. احساسات را در هیچگونه لباسی نمی توان با نظر تحقیر برآورد کرد. زیرا زندگیست و شعر خوب باید حاکی از زندگی باشد. شعر خوبتر آنست که این حکایت را با جان تر بیان کند. چنانکه ما هم همین قصد را داریم. در قطعه‌ی «سرود مردی که خودش را کشته است» با تمایلاتی نسبت به زندگی خود و مردم به این قطعه ارزش داده‌اید.»

سر پر شور، ذهن پویا و گستره واژگانی بسیار، به همراه کوشش و تلاش بی مثالش، بیانگر این بود که صاحب این دفتر حتما آهنگ‌های دیگری را برای مردم خود خواهد خواند. نه زندان رفتن‌ها و نه ملامت‌ها و طعنه زدن‌ها، این شاعر رمانتیک را از راهی که آغاز کرده بود باز نداشت. او در عرصه‌های مختلفی قلم زد. فقط در گوشه‌ای نشست و شعر نسرود. روزنامه نگاری، قصه نویسی، مترجمی و تصحیح دیوان اشعار شاعرانی چون حافظ و باباطاهر، فیلمنامه نویسی و حتی بازیگری از جمله هنرهای این شاعر بی‌بدیل بود. شاملو بدیلی نداشت، شاملو شاملو بود. / روزنامه همدلی- عادل جهان آرای

**

هرگز از مرگ نهراسیده‌ام
اگرچه دستانش از ابتذال شکننده‌تر بود.
هراس من — باری — همه از مردن در سرزمینیست
که مزدِ گورکن
از بهای آزادیِ آدمی
افزون باشد.
جُستن
یافتن
و آنگاه
به اختیار برگزیدن
و از خویشتنِ خویش
بارویی پیافکندن —
اگر مرگ را از این همه ارزشی بیشتر باشد
حاشا، حاشا که هرگز از مرگ نهراسیده باشم.